



سورة مبارکه حمد

-۶-

داستان دوم - : در اواخر جنگ بین المللی دوم در «مجله صبا» که آنروز یکی از مجلات بنام و کثیرالانتشار بود داستانی از یکی از جرائد معتبر اروپائی نقل کرده بود که آنچه را حافظه کمک کند برای خوانندگان نوشته میشود و امیدوارم بخواست خداوند متعال تحریفی در آن از لحاظ زیادی نباشد و اگر تغییری باشد از جهت فراموشی بعضی جزئیات باشد، در آن مجله که شماره وحتمی ماه و سال آن در نظرم نیست داستانی نقل کرده بود باین عنوان :
(عجیب است اما باور کنید) و خلاصه آن باین قرار است :

مردی در یکی از تحت البحریها با انجام خدمت سر یازی اشتغال داشت و در جنگ شرکت میکرد افسری که ریاست آن زیر دریائی را داشت در زیر دریای (مانش) علی الظاهر دستور استراحت داده بود و همه افسران و افراد آن کشتی پس از چندی ناراحتی و تحمل لطامت طاقت فرسای نبرد دریائی در گوشه ای از اعماق دریا بخواب عمیقی فرو رفته بودند، هوای ذخیره در شرف تمام شدن بود و اگر تا چند لحظه دیگر از خواب بیدار نمیشدند همه از خواب موقت بخواب ابدی می پیوستند، یکی از افسران در عالم خواب مشاهده میکند که خواهر او که در آن موقع کارمند یکی از کارخانه های لندن بود در کارخانه خود بخواب عمیقی فرو رفته است .
و کارخانه در شرف احتراق است این افسر خواهر خود را در عالم خواب بیدار میکند و خود از شدت اضطراب از خواب بیدار میشود حس میکند که هوای تحت البحری سنگین شده و در شرف اتمام است فوراً افراد را بیدار میکند و دستور حرکت صادر میگردد بعداً معلوم میشود که در همان آن خواهر او در کارخانه

خود خواب بوده است . و در عالم خواب برادر خود را در تحت البحری مشاهده میکند که خواب است و حس میکند که هوای تحت البحری در شرف تمام شدن است و افراد آن در شرف اختناق می باشند آن خواهر در عالم خواب برادر خود را بیدار میکند و خود از شدت اضطراب از خواب بیدار میشود و می بیند که کارخانه تازه آتش گرفته است فوراً بطرف بیرون فرار میکند ، در حقیقت به عنایت حق متعال خواب این دونفر خواهر و برادر با ارتباط هر یک بدیگری موجب نجات آنان میشود و این نمونه ای از میلیاردها رحمتی است که در هر آن و ثانیه واقع میشود ولی در بعضی اوقات باین صورت عجیب در می آید و قدرت مافوق طبیعت را نمایش میدهد .

داستانهای مجله فرانسوی گنستایسون:

در شماره هفتم مجله یمنما ؛ سال هفدهم آقای احمد راد ، مقاله ای را که «ویامیسلا و اویسک» در مجله نامبرده نوشته است ترجمه کرده و در آن چند داستان عجیب موجود است :

(۱) دخترک کوچکی بنام نلی که هرگز از ابوالهوسی و نافرمانی دیده نشده بود در تعطیلات «عید پاک» بمحض اینکه با پدر و مادر خود بخانه بیلاقی کنار دریاچه نانتوا رسید ، بالاجات تمام از اطاق مخصوصی که برای او تعیین شده بود استنکاف ورزید تمام روز التماس کنان خشمگین و عبوس د امتناع خود پافشاری میکرد پدر و مادر بدرخواست او اعتنا نکردند و نخواستند بخود سری او تسلیم شوند . شب فرارسید ، دخترک نلی ناگزیر بآن اطاق رفت و چنان وانمود که خوابیده است اما همینکه در منزل سکوت برقرار شد از جا برخاست از سرسرا گذشت آهسته خود را به اطاق خواهرانش رسانید آنها او را پذیرفتند و در بستر خویش خوابانند دخترک در آنجا فوری بخواب رفت پس از چند صدای مهیبی عمارت را بلرزه در آورد و همه را از خواب بیدار کرد تخته سنگ عظیمی در اثر آب شدن برفهای کوه مجاور درست بر روی اطاقی که برای آن دختر معین شده بود فرود آمده و اطاق بکلی ویران شده بود ، گوئی سقف ، دیوار ، اثاث

همه دود شده بودند وقتی اهل خانه سر رسیدند جز گودالی سیاه چیزی باقی نمانده بود آنوقت بود که سراسنکاف معجز نمای دخترک جلوه میکرد .

خوانندگان بدانند که همواره خداوند متعال در حال افاضه و رحمت است و با میلیاردها رموز و علل و اسباب مقدرات را که صد درصد بر طبق حکمت و مصالح عالیه است اجرا میکند ولی گاهی علل بصورت معجزه آسا درآمده و چشم تنگ بشر را خیره میکند و یکی از میلیاردها رموز رحمت را ارائه میدهد و می فهماند که حتی اراده و تصمیم بشر قبل از آنکه در اختیار او باشد در پنجه قدرت، اوراء طبیعت است .

(۲) يك زن سويسی بامداد ۱۷ روزه ۹۴۸ از خواب برخاست قصد داشت پسرش را با تین برای اسکی به سی کیلومتری ببرد همینکه از خانه بیرون آمد چنین احساس کرد که قوه مرهزی او را این سفر جلو گیری میکند با اینکه کودک خیلی دلتنک بود و قهراً تمایل باین مسافرت داشت بدون جهت مادر از رفتن با اسکی صرف نظر کرد شب از رادیو شنید ترنی که قرار بود آنها با آن سفر کنند دچار حادثه مصیبت باری شده است .

(۳) صحت حکایت این پیرزن انگلیسی نیز تحقیق و تأیید شده است که مشارالیه مبتلا بر ما تیسیم بود و از درد پارنج بیبرد و بر روی نیم تختی دراز کشیده بود ناگهان اضطراب غیر قابل وصفی او را فرا گرفت برخاست و لنگ لنگان بیخانه همسایه رفت همسایه اضطراب بی مورد او را بسخریه گرفت و وادارش کرد که برگردد و در بستر خود استراحت کند پیرزن برگشت و در جای خود دراز کشید و برای انصراف خیال بتماشای قاب عکس بزرگی که بالای سرش آویخته بود خود را سرگرم کرد معهذربع ساعت بعد با اینکه از درد پاناراحت بود و بی اندازه ضعف داشت مجدداً اضطراب درونی او را برانگیخت ازجا برخاست و با شپز خانه رفت تا فنجان چای تهیه کند در همین موقع صدای موحشی شنید قاب عکس بالای تخت خواب درست بهمان محل که جای سر پیرزن بود افتاده بود .

(این سه داستان بضمیمه دوداستان اوله میشود پنج داستان)

داستان ششم - عده ای از معتمدین وثقات و علما نقل کردند که مرحوم

عارف و عالم مشهور آقای حاج میرزا محمد علی شاه آبادی که در قم سکونت داشتند روزی در زیر زمین منزل در عالم خواب می بیند که یکی از اطفال سر آب نبار آمد و در آب افتاد از شدت اضطراب از خواب بیدار می شود و مشاهده میکند که آن طفل در آب افتاده یا در شرف افتادن است و او را از غرق نجات میدهند. علی الظاهر داستان مزبور را جناب آقای حاج سید احمد زنجانی در کتاب **الکلام** ذکر نموده اند .

داستان هفتم - یکی از معتمدین که فعلا در نجف اشرف سکونت دارد و من یقین دارم آنچه میگوید مطابق با واقع است و ذره ای اهل مالغه نیست چنین گفت : که من معمولا اواخر شب از مدرسه مرحوم آخوند که محل تحصیل و مطالعه ام بود بمنزل میرفتم کلید منزل را در محل مخصوصی زیر در منزل میگذاشتند و من معمولا کلید را از محل معلوم برمیداشتم و در را باز میکردم و شاید چند سال رویه دائمی همین بود و هنگام رسیدن بجلو در هیچ گاه عمل دیگری جز برداشتن کلید از آن حفره مخصوص و باز کردن در انجام نمیدادم یک شب بالخصوص خواه خواه کبریت زدم و قبل از دست بردن در حفره محل کلید را مشاهده کردم. در این هنگام دیدم عقربی درون حفره گوئی انتظار ورود دست مرا دارد که نیش خود را فرو ببرد .

خداوند متعال در مقام محافظت جان این موجود از گزند عقرب، وجدان خود او را بیدار میکند و کلید را بدست خود او میدهد ؛ و اگر مصلحت باشد گاهی خود شخص را با ساقه بالمر که میفرستد ربنا علیک توکلنا و الیک انبنا و الیک المصیر .

بهترین بخشش !

«افضل الجود ایصال الحقوق الی اهلها» :

بهترین بخشش ، رساندن حقوق بصاحبان آنها است .

کار در اسلام .. علی علیه السلام